

ماهنامه قرآنی، خبری

شماره ۴۳، سال چهارم، آذر ماه ۱۳۹۳

امام

جعفر صادق

(علیه السلام)

کانون فرهنگی، هنری

امام جعفر صادق (ع)

مسجد اعظم یزدآبادشهرابریشم

اخبار مسجد



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
دبیرخانه ستاد عالی هماهنگی و نظارت بر
کانون های فرهنگی هنری مساجد کشور

نکته:



چندی پیش بر اثر سوء تفاهمی که برای بعضی از مراکز آموزشی سطح شهر با برنامه های کانون بوجود آمده بود لازم دیده شد تا بخشی از اساسنامه کانون که به تعریف موضوع فعالیت کانون های فرهنگی، هنری مساجد می‌پردازد در این

شماره آورده شود تا ضمن روشن شدن فعالیت های

کانون بر این نکته تأکید نماییم که کانون فرهنگی هنری امام جعفرصادق(ع) در سالی که اقتصاد و فرهنگ را با عزم ملی و مدیریت جهادی می‌طلبید به یاری خداوند دست همکاری و همیاری خود را جهت پیشبرد اهداف بلند فرهنگی هنری اسلامی با تمام موسسات، سازمان ها و نهادهای سطح شهر بلند می‌دارد.

فصل اول ماده ۶: فعالیت کانون در خارج از شبستان مسجد انجام خواهد شد، مگر در موارد استثنایی که به تأیید هیأت امنای کانون بلامانع تشخیص داده شود.

فصل دوم ماده ۸: موضوع فعالیت کانون در جهت نیل به اهداف یادشده (در ماده ۷ اساسنامه اهداف کانون تعریف شده است) به شرح زیر است:
الف) برنامه ریزی، ایجاد و راه اندازی کلاس های آموزشی در زمینه‌های مختلف عقیدتی، دینی، سیاسی، هنری و فنی ازجمله کلاس های آموزشی قرآن، احکام، اصول و عقاید و معارف اسلامی و تبیین مسائل سیاسی، کلاس های آموزش رایانه، حسابداری، دفترداری و کلاس های هنری، خطاطی، طراحی، نقاشی، تئاتر، سرود، هنرهای تجسمی، عکاسی، فیلم سازی، خیاطی و گلدوزی، آموزش های بهداشتی و بهداشت خانواده و نظایر آن و سایر هنرهای سنتی.

ب) تهیه و گردآوری، نگارش، چاپ و توزیع جزوات و کتب مجاز داخلی و خارجی در زمینه های مختلف فرهنگی هنری، علمی و آموزش و غیره در مقاطع مختلف سنی و تحصیلی با رعایت مقررات آموزشی و پرورشی کشور و انجام امور خدمات وابسته به نشر و سایر خدمات فرهنگی مرتبط به فعالیت های مذکور و تهیه و توزیع کالاهای فرهنگی و ایجاد وتوسعه کتابخانه و خدمات کتابداری و برگزاری نمایشگاه کتاب و کتابفروشی و سایر خدمات مناسب با آن.

... د) تهیه و تنظیم اردوهای زیارتی سیاحتی و ورزشی و راه اندازی گروه های کوه نوردی و تنظیم برنامه های بازدید از مراکز مختلف درمانی آموزشی، هنری، علمی و فرهنگی و آشنایی با محیط های علمی تخصصی و آموزشی، تنظیم برنامه های عمومی و بازدید از بیمارستان ها و مراکز نگهداری معلولین و رسیدگی به وضع مجروحین و سایر خدمات و فعالیت‌های مشابه (اهداف توسط کانون تنظیم خواهد شد).

حکایت قرآنی

قَالُوا أَضَعْتُ أَحْلَمَ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلَمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‌هایی پریشان است

و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.

نکته ها:

«اضغاث» جمع «ضَغْث» به معنای مخلوط کردن و «ضِغْثُ» به معنای دسته چوبِ مختلط است. «احلام» جمع «حلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که معبر نمی‌تواند سرنخی از آن را به دست آورد.

پیام ها:

۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنید. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی‌دانستند گفتند: خواب شاه پریشان است.)

۲- چه بسا خواب‌هایی که به نظر پراکنده می‌رسند، قابل تعبیرند.

۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.)

رایحه‌ی گل‌ها

"بوها" می‌توانند بر روند ساخته شدن هورمون ها، گرایش های شخصی، حرارت بدن، سطح هورمون‌ها، ساخته شدن انسولین، سوخت و ساز بدن، سطح هورمون استرس، هورمون های جنسی، سیستم دفاعی بدن، افکار و واکنش های آگاهانه اثر بگذارند.
بوییدن گل ها به ویژه گل رز جهت تقویت حافظه بسیار موثر است. محققان دریافته اند با بوییدن گل رز، قسمتی از مغز که متعلق به یادگیری است، تقویت می شود. هم چنین تاکید می‌شود بوییدن گل ها هنگام خواب تاثیر بیشتری بر مغز خواهد گذاشت.
امام رضا(ع) فرمودند: «بوییدن گل نرگس را به تأخیر نیندازید؛ زیرا که استشمام آن، از ابتلا به زکام در ایام زمستان، جلوگیری می‌کند.» ^۱ پیامبر خدا (ص) فرمودند: گُل نرگس را

ببویید، هر چند در روز یک بار، هر چند در هفته یک بار، هر چند در ماه یک بار، هر چند در سال یک بار، و هر چند در همه عمر، یک بار؛ چرا که در قلب، هسته‌ای از دیوانگی، جذام و پیسی وجود دارد و بوییدن گُل نرگس، آن را دور می‌کند. ^۲



گل درمانی یکی از اعضای خانواده طب کل نگر است. با گل درمانی می توان سلامت روحی فرد را به او باز گرداند و به این ترتیب از طریق درمان روحی، درمان جسمانی نیز صورت می‌پذیرد. گل درمانی می‌تواند فرد را از استرس، غم، ناامیدی، احساس گناه و سرزنش، شک و تردید، عدم اعتماد به نفس، بی‌حوصلگی، حسادت و بدبینی نجات دهد. گل‌ها کاملاً سالم و بدون عوارض بوده و در واقع یک معجزه الهی هستند که با خود شعور الهی به همراه دارند. آن‌ها می‌توانند افراد سخت‌گیر و منتقد را به انسان‌هایی انعطاف پذیر و مهربان، انسان‌های خسته را به انسان های پرنرژی و افراد غمگین و مضطرب را به انسان هایی شاد و شجاع تبدیل کنند.

تفسیر نور

وَيَدْعُ الْإِنْسَنُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَنُ عَجُولًا

و انسان (شتابزده و نادان) همان‌گونه که خیر را می‌طلبد، شرّ را هم می‌طلبد و انسان همواره عجلو است.

نکته ها:
(سوره اسراء، آیه ی ۱۱)
در قرآن از شتاب‌زدگی انسان و شرّ‌خواهی او بارها سخن به میان آمده است. در آیه‌ای دیگر از قول کافران می‌فرماید «می‌گویند: خدایا اگر دین حقّ است، از آسمان بر ما سنگ بباران.» سرچشمه‌ی این شتاب‌ها، جهل و عناد و تعصّب است.



پیامبر اکرم(ص) فرمودند: بیشترین هلاکت و تباهی انسان از عجله است. بسیاری از نفرین‌هایی را هم که انسان علیه خود یا فرزندانش می‌کند از همین عجله است.
پیام ها:

۱- عجله و شتاب، از آفات فکر و عمل بشر است.
۲- انسان، فطرتاً خیرگراست. تشبیه شرّ‌خواهی انسان به خیرخواهی او، نشانه‌ی آن است که انسان در اصل، خیرگرا می‌باشد.
۳- آنان که به هدایت استوار قرآن راه نیابند، شتابزده سراغ شرّ خواهند رفت.
۴- عجله در نهاد هر انسانی وجود دارد، امّا باید جای استفاده‌ی صحیح آن را بشناسیم.

رفتار خورشید

فاضل فلاورجانی

«اگر فاضل (هندی) در ایران نبود، گمان نمی‌کردم فقه به آنجا برسد.»



فاضل فلاورجانی (معروف به فاضل هندی) در سال ۱۰۶۲ هـ.ق. در اصفهان متولد شد. پدرش، تاج الدین حسن فلاورجانی مشهور به ملا تاجا مردی دانشمند و فاضل بود. وی نام این کودک را «بوالفضل» نهاد که بعداً به «فاضل هندی» و «بهاء الدین محمد» معروف شد. از کودکی فاضل هندی اطلاع دقیقی در دست نیست. نوشته‌اند: «چون در کودکی با پدر خود به هند رفت، به فاضل هندی مشهور شد.»

این کودک نابغه در ۸ سالگی به تدریس شرح مختصر و مطوّل تفتازانی پرداخت و در ۱۱ سالگی کتاب «منیة الحریص علی فهم شرح التلخیص» را تألیف کرد.

وی در ۱۳ سالگی به اجتهاد رسید. فاضل فلاورجانی در سال ۱۰۷۷ هـ.ق. (تقریباً در ۱۶ سالگی) در ردیف فضلاء به نام بود.

مقام علمی و مرجعیّت:

وی در مقدمهٔ «کشف اللثام» می‌گوید: «در ۱۳ سالگی از معقول و منقول فارغ التحصیل شدم.» او تألیف را قبل از بلوغ آغاز کرد و پیش از بلوغ به اجتهاد دست

یافت. فاضل هندی در ۱۶ سالگی موفق شد شفای بوعلی را تلخیص کند، گرچه این نسخه سوخت و از میان رفت. فاضل در ۲۲ سالگی، بار دیگر به تلخیص شفا پرداخت. مرجعیت علمی فاضل هندی پس از رحلت مرحوم مجلسی (۱۱۱۰ هـ.ق) و درگذشت آقا جمال خوانساری (۱۱۲۵ هـ.ق) فراگیر شد.

فاضل هندی متن فقهی مفصلی را به عنوان شرح بر قواعد الاحکام علامهٔ حلی نوشت و نام آن را «کشف اللثام عن حدود قواعد الاحکام» نهاد. او پیش از این شرح، شرحی بر لمعه با عنوان «المناهج السویه» را نوشت. آقا جمال خوانساری جز حاشیه بر لمعه و نگارش آثار فقهی کوتاه، متن مفصلی آماده نکرد. بعد از این دو شخصیت، تا مدتی طولانی، یعنی در تمام قرن دوازدهم متن فقهی مفصلی نوشته نشد. بنابراین «کشف اللثام» موقعیتی ممتاز یافت. زمانی که صاحب جواهر و صاحب ریاض المسائل دست به نگارش کتاب‌های مفصل خود زدند، آخرین اثر فقهی مفصل عالمانه را همین کشف اللثام دانسته، از آن در تدوین کتاب خویش بهره‌ی فراوان بردند. صاحب جواهر اعتماد عجیبی به فاضل هندی و کتابش (کشف اللثام) داشت و چیزی از جواهر را نمی‌نوشت مگر آن که کشف اللثام در دسترس او باشد. از قول صاحب جواهر نقل کرده‌اند:«لو لم یکن الفاضل فی ایران ما ظننت أنّ الفقه صار الیه؛ اگر فاضل (هندی) در ایران نبود، گمان نمی‌کردم فقه به آنجا برسد.»

شیخ انصاری نیز در کتاب مکاسب خود، به کشف اللثام بسیار استناد کرده است.
تألیفات:



در برخی از آثار فاضل هندی آمده است که وی ۸۰ تألیف دربارهٔ موضوعات مختلف علوم اسلامی نگارش کرده است. گرایش و تبخّر وی در فقه و اصول بود. وی در زمینه‌های: عقاید، کلام، تفسیر، نحو و ... به تلخیص و شرح آثار پیشینیان پرداخت. برخی از شرح‌های وی مانند کشف اللثام چنان عمیق و مبسوط است که خود تألیفی مستقل به حساب می‌آید.

از جمله کارهای تفسیری او تنظیم بخش‌های تفسیری کتاب امالی سید مرتضی است.
وفات:

فاضل هندی در روز سه شنبه بیست و پنجم رمضان سال ۱۱۳۷ هـ.ق. به سرای باقی شتافت و پیکرش در قبرستان تخت فولاد اصفهان دفن شد. در کنار قبر او، قبر ملا محمد فضل معروف به فاضل نایینی قرار گرفته است که به همین سبب، مردم قبر این دو شخصیت علمی را به نام «فاضلان» می‌شناسند.

بوستان کتاب

نام کتاب: تبیین جامعه شناختی

واقعہ کربلا

مولف: شمس

الله مریجی

در قستی از مقدمه ی کتاب می‌خوانیم:



ناتوانش می‌کوشد خود را به کاروان حسینی رسانده،

نام خویش را در دیوان قدح به دستان جرعه نوش،

ثبت کند؛ ازاین رو بنا دارد با رویکردی جامعه

شناختی، واقعه ی نینوای پرنوای حسینی(ع) را نظاره

کند و با ورود به آن قطعه ی خوش رنگ تاریخ که به

نام زیبای حسین زهر(اع) هویت یافته و با سرخی

خون او رنگ انسانیت به خود گرفته، دریابد که رمزآن

همه‌ی دیانت وجسارت امتی که با نام مسلمان، راه به

روی تاج مسلمانان و آزادمردان عالم، و در سرزمین

تفدیده طف، جنایتی مرتکب شدند که زمین تاقیامت

از خجلت سربه زیر پای انسانیت نهاده، چه بوده است؟

نگارندگان ومحققان بی‌شماری ازفردای عاشورا

کوشیدند و رازهای فراوانی از واقعه‌ی پر رمز و راز به

روی تشنگان گشودند؛ ولی این واقعه ی بزرگ، چونان

چشمه‌ی زلالی از معارف الهی و مکارم انسانی، همواره

می‌جوشد و طالبان حقیقت ورهروان طریقت را به کوی

سعادت رهنمون می‌سازد...

درقسمتی ازکتاب می‌خوانیم:

ترقی و پیشرفت تشیع و تزلزل حاکمیت بنی امیه

درباره‌ی آغاز پیدایش شیعه، دیدگاه‌های متفاوتی

وجود دارد. برخی آن را تفکری نو می‌دانند که پس از

رحلت رسول گرامی اسلام(ص) پدیدار شد و گروهی

نیز آن را به دهه‌های آخر قرن اول هجری متعلق

می‌دانند. در برخی از نوشته‌ها آن را به ایرانیان نسبت

می‌دهند و بر این باورند که خواستگاه آن ایران بوده

است؛ ولی بسیاری ازمحققان ودانشمندان، آن را

تفکری راستین و به دوران حیات پربرکت نبی

مکرم(ص) متعلق می‌دانند. علامه طباطبایی در این

باره می‌نویسد: "آغاز پیدایش شیعه را که برای اولین

بار به شیعه علی(ع) (اولین پیشوا از پیشوایان اهل

بیت(ع)) معروف شدند، همان زمان حیات

پیغمبراکرم(ص) باید دانست."

نویسنده‌ی کتاب "حاضرالعالم الاسلامی" نیز معتقد

است: "اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد،

که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با این اسم مشهور

شدند. "شهید مطهری پیدایش شیعه را به عصر

رسول‌الله(ص) برمی‌گرداند و در جواب آنانی که شیعه

گری را فرآورده‌ی ایرانی دانسته و گمان می‌کنند که

علاقه ایرانیان به ائمه‌ی اطهار(ع) به سبب انتساب

آن‌ها به خاندان ساسانی از طریق شهربانو، دختر

یزدجزد است و عقاید قدیمی ایرانیان رادرباره جنبه‌ی

آسمانی و الهی(فرّه ایزدی) داشتن سلاطین ساسانی،

ریشه ی اصلی عقاید شیعه درباب امامت و عصمت و

طهارت ائمه(ع) دانسته اند...

این کتاب در کتابخانه‌ی مسجد موجود است و عزیزان

می‌توانند هرشب بعداز نماز عشا برای به امانت گرفتن

کتاب اقدام کنند. این کانون پیشنهاد می‌کند روزی

چند دقیقه چند صفحه از این کتاب خوانده شود.

از کلام مولا



الگوی کامل انسانیت

و درود خدا بر او، فرمود:

در گذشته برادری دینی

داشتم که در چشم من

بزرگ مقدار بود، چون

دنیای حرام در چشم او بی

ارزش می‌نمود، و از شکم بارگی دور بود، پس آنچه را

نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد، و آنچه را می‌یافت زیاده روی

نداشت، در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب

به سخن می‌گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و

تشنگی پرسش کنندگان را فرو می‌نشاند به ظاهر

ناتوان و مستضعف می‌نمود، اما در بر خورد جدی

چونان شیر بیشه می‌خروشی؛ یا چون مار بیابانی به

حرکت در می‌آمد. تا پیش قاضی نمی‌رفت دلیلی

مطرح نمی‌کرد، و کسی را عذری داشت سرزنش

نمی‌کرد، تا آن عذر او را می‌شنید، از درد شکوه

نمی‌کرد، مگر پس از تندرسی و یهودی، آنچه عمل

می‌کرد می‌گفت، و بدانچه عمل نمی‌کرد چیزی

نمی‌گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند

در سکوت مغلوب نمی‌گردید. و برشنیدن بیشتر از

سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار

می‌گرفت، می‌اندیشید که کدام یک با خواسته نفس

نزدیک تر است با آن مخالفت می‌کرد، پس بر شما باد

روی آوردن به این گونه از ارزش های اخلاقی. و با

یکدیگر در کسب آن‌ها رقابت کنید، و اگر نتوانستید،

بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش‌های

اخلاقی بهتر از رها کردن همه آن‌هاست.^۲

مدرسه عشق



معنای بسیج در کلام امام و رهبری: بسیج مدرسه

عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است که

پیروانش بر گلدسته های رفیع آن اذان شهادت و

رشادت سر داده اند.

بسیج به معنی حضور و آمادگی در همان نقطه‌ای

است که اسلام و قرآن و امام زمان (ارواحناه و فداه) و

این انقلاب مقدس به آن نیازمند است.



مرامنامه بسیج:

– بسیج سیاسی است، اما سیاست زده نیست، سیاسی کار نیست، جناحی نیست.

– بسیج مجاهد است، اما بی انضباط نیست، افراطی نیست.

– بسیج عمیقا متدین و متعبد است، اما متحجر نیست، خرافی نیست.

– بسیج با بصیرت است اما از خودراضی نیست.

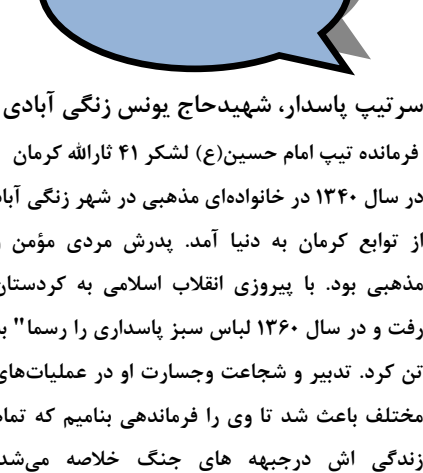
– بسیج اهل جذب است –گفته ایم، جذب حداکثری– اما اهل تسامح در اصول نیست.

– بسیج طرفدرا علم است، اما علم زده نسیت.

– بسیج متخلق به اخلاق اسلامی است، اما ریا کار نیست.

– بسیج در کار آبادان کردن دنیا است، اما خود اهل دنیا نیست.

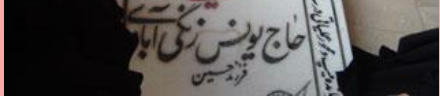
خاطرات شهدا



سرتیپ پاسدار، شهیدحاج یونس زنگی آبادی فرمانده تیپ امام حسین(ع) لشکر ۴۱ ثارالله کرمان در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای مذهبی در شهر زنگی آباد از توابع کرمان به دنیا آمد. پدرش مردی مؤمن و مذهبی بود. با پیروزی انقلاب اسلامی به کردستان رفت و در سال ۱۳۶۰ لباس سبز پاسداری را رسماً" به تن کرد. تدبیر و شجاعت وجسارت او در عملیات‌های مختلف باعث شد تا وی را فرماندهی بنامیم که تمام زندگی اش درجبهه های جنگ خلاصه می‌شد.

خاک شلمچه و عملیات کربلای ۵ با شکوه ترین فراز زندگی سردار شهید حاج یونس زنگی آبادی بود.

حماسه‌ی شورانگیز حاج‌یونس دراین عملیات نام زیبای او را برای همیشه در کنار مردان بزرگ این سرزمین جاودانه کرد.



در این‌جا خاطره ای که همسر ایشان درمورد آخرین بار که اعزام شدند نقل کرده اند را می‌خوانیم:

ما هیچ وقت حاج یونس را برای رفتن به جبهه بدرقه نمی‌کردیم. هر وقت می‌خواست برود، از در خانه سوار ماشین لشکر می‌شد و ما هم دم‌درخانه پشتش اب می‌ریختم و او می‌رفت. اما دفعه آخر طور دیگری بود. حاجی خودش به من اصرار می‌کرد که حتما این بار تو هم همراه ما بیا.

نیروهای زیادی از زنگی‌آباد عازم جبهه بود و حاجی خیلی دوست داشت که ما هم بدرقه اش کنیم. چون مادرش سکته کرده و دست و پایش سنگین شده بود و نمی‌توانست به خوبی حرکت کند، گفت:

«پسرم(مصطفی) را پیش مادرم بگذار، دخترم(فاطمه) را بردارتا برویم.» من گفتم: «من مریضم، دو تا بچه کوچک هم دارم، راه هم تا بالای زنگی آباد زیاد است.» از خانه که رفت بیرون من پشتش آب ریختم. همین که آب را پشتش ریختم، گفتم: «جورایم...جورایم کجاست؟!» دوستانش در ماشین بودند. فاطمه بغل من بود. فاطمه را از من گرفت و به سیدمحمد که از اهالی زرند است نشان

داد و گفت: «حیف نیست این بچه یتیم شود؟» بعد رفت داخل اتاق و مرا صدا کرد: جوراب من کجاست؟ وقتی داخل اتاق شدم، حاج یونس پرسید: از دست من ناراحت نیستی؟ من هم گفتم: «نه.» گفت: «مادر من مثل مادرخودت است. من این دفعه دیگر بر نمی‌گردم. شهید می‌شوم. حالا تو هم فاطمه را بردار و همراه من بیا.» بعد جورابش را از جیبش در آورد و پوشید. فهمیدم مرا به خاطر این دو کلمه حرف به اتاق کشانده است. با این که مریض بودم، همراه نیروها رفتم. نیروهای زیادی جمع شده بودند. همه می‌خواستند سوار ماشین شوند. حدود شصت نفر از بچه ها عازم بودند. به حاج یونس اصرار کردم که چند کلمه صحبت کند. حاج یونس که بلند شد، من چیز عجیبی دیدم. خدا شاهد است که آن لحظه قیافه حاج یونس طور دیگری بود. فقط نور بود که از صورتش می‌بارید. یک نور مهتابی، سراسر چهره اش را پر کرده بود. حاج یونس موقع صحبت گریه می‌کرد و گفت: ما انشاءالله می‌رویم و راه کربلا را باز می‌کنیم. انشاءالله اسیران را آزاد می‌کنیم. خانواده‌های شهدا را راضی می‌کنیم...

صحبت ها که تمام شد، نیرو ها سوار ماشین شدند. موقع رفتن به من گفته بود اورکتش را همراهم ببرم. حاجی در ماشین بود و دنبال اورکتش نیامد. به شیشه ماشینی که حاجی نشسته بود زدم و گفتم که حاجی را صدا کنند تا اورکتش را بگیرد. حاجی پایین نیامد. دستش را از شیشه بیرون آورد تا اورکت را بگیرد. اصلا نمی‌توانست به من نگاه کند. تقریبا رویش را بر گردانده بود. اورکتش را گرفت و با علامت دست گفت: خدا حا فظ! من هم گفتم: «خدا حافظ.» زندگی من و حاجی به پایان رسیده بود. تا دم خانه گریه کردم. حاجی برای همیشه رفته بود.

قبل از شهادتش بار ها به من گفته بود: من که شهید شدم، مرا باید از پاهایم بشناسید. من دوست دارم مثل امام حسین (ع) شهید شوم.



بعد از اینکه خبر شهادتش را دادند برای شناسایی ما را به ستاد معراج شهدا بردند. ساعت نه شب بود که به آن‌جا رسیدیم. برای دیدن جنازه حاج یونس وقتی

به معراج شهدا رفتیم، دیدیم تابوت حاج یونس را برعکس تابوت‌های دیگر گذاشته‌اند. روی جنازه را که باز کردند، به جای سر حاجی، پاهایش بود. من پارچه را کنار زدم. پاهای حاج یونس بود. همیشه به شوخی به من می‌گفت: هر وقت که من شهید شدم، اگر سر نداشتم که هیچی! اگر سر داشتم، می‌آیی مرا می‌بینی، دستی روی سر من می‌کشی! بعد هم یک عکس از من بردار و پیش خودت نگه دار! اما نگذاشتند که من سر حاجی را ببینم. فردایش فهمیدم که حاجی سر و صورت نداشت. من هم دست کشیدم روی پاهای حاجی. مصطفی پسرم، هم بود چون که چشم‌هایش ضعیف بود، دست کشیدم روی پاهای پدرش و کشیدم به صورت و چشم‌های مصطفی. فاطمه هم بود. عqlش نمی‌رسید که پاهای پدرش را ببوسد، کوچک بود. دست‌هایم را کشیدم روی پاهای حاجی و کشیدم روی دست و صورت بچه‌هایم. خودم هم پاهایش را بوسیدم...

مهدویت



نمی‌دانم کی خواهی آمد، آشنای دل!

همه‌ی نوشته‌ها تو را گفته‌اند و همه‌ی کتاب‌ها تو را خوانده‌اند، ولی کمتر چشمی تو را در خواب دیده‌است. تو سرچشمه بهترین‌های عالم هستی، مرا خوب می‌شناسی، ولی من هنوز نمی‌شناسمت. تو را در لابه‌لای صفحات نمی‌توانم بیابم.

در سری نیست که سودای سر کوی تو نیست

دل سودازده را جز هوس روی تو نیست

جگری نیست که از سوز غمت نیست کباب

یا دلی تشنه لعل لب دلجوی تو نیست

منابع

۱- بحار الأنوار ، جلد ۶۲، صفحه ۲۲۴

۲- بحار الأنوار ، جلد ۶۲، صفحه ۲۹۹

۳- نهج البلاغه حکمت ۲۸۹